



بازخوانی فرمانی از اشرف افغان، پس از رسیدن به حکومت در اصفهان

حمیده خدابخشی*

این فرمان، از اندک اسناد بازمانده از زمان فرمانروایی افغانه بر ایران است که مهور به مهر اشرف افغان می‌باشد و سجع مهر آن، عبارت است از:

بسم الله

اشرف شاهان عالم، شد به حکم کردگار بنده فرمانبر حق، خاک پای چاریار

چکیده

فرمان مورد نظر، از معدود اسنادی است که از زمان حکومت افغانها در ایران باقیمانده است. این سند، متعلق به اشرف افغان است و دارای سجع مهر و تاریخ به حکومت رسیدن وی در ایران می‌باشد و حاوی نکات مهمی از مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن دوره و همچنین شیوه حکومتگری افغانها در ایران، نحوه برخورد آنان با عامه مردم، اصناف و کسبه و اقلیت‌های مذهبی، و قوانین وضع کرده آنان در خصوص ازدواج افغانها با ایرانیان، ازدواج زنان و دختران امیران مقتول و معزول، چگونگی دریافت حقوق دیوانی از کسبه، لزوم کسب اجازه جهت حکومت در هر محل، جلوگیری از دخل و تصرف غیر شرعی و غیر قانونی در اموال اهالی، لزوم حفظ شیوه رعیتی و اطاعت از سلطان، رسیدگی حکام شرع به دعاوی مسلمانان با هندیان و یهودیان و نصارا، و موارد دیگری که ذکر همه آنان مقدور نمی‌باشد.

ابتدای فرمان، با عبارت «حکم جهانمطاع شد»، آغاز شده که نوعی طغرا می باشد که در اواخر دوره صفوی، پادشاهان معمولاً در ابتدای فرمانهای خود، به جای ذکر نام و القاب، طغراهائی با این مضامین به کار می بردند که عبارتند از: ۱- حکم جهانمطاع شد؛ ۲- فرمان همایون شد؛ ۳- فرمان همایون شرف نفوذ یافت؛ و هر یک از این طغراها، کاربری خاص و معینی داشته و در فرمان مزبور نیز از همین شیوه استفاده شده است. تاریخ فرمان، ذیقعدة سال ۱۱۳۸ق. / ژوئیه ۱۷۲۶م. / تیر ۱۱۰۵ش. می باشد که در انتهای آن ذکر شده است. متن فرمان مورد نظر، به خط نستعلیق نوشته شده که البته آیات قرآنی و احادیث به کار رفته در آن، به خط ثلث می باشد.

دستورات و مطالب مطرح شده در فرمان

- ۱- انتخاب اصفهان به دارالسلطنگی و لزوم حفظ شیوة رعیتی و اطاعت و انقیاد از سلطان و جلوگیری از عصیان و طغیان.
- ۲- امان دادن به کلیة اهالی اصفهان از قتل عام و هتک ناموس و نام، بجز جماعت دزدان و قاتلان مسلمانان که مجازات آنها به عهدة حکام شرع می باشد.
- ۳- حق تعرض و خونریزی و غارت و تعدی نداشتن احدی از امرا، خوانین و مقربان و غلامان و غازیان افغان، نسبت به احدی از سکنه و متوطنان فارسی زبان و اشتغال کلیة مردم، به کسب و کار خود.
- ۴- آزادی ازدواج اهالی، موافق شریعت خود.
- ۵- لزوم کسب اجازه از حکومت، جهت ازدواج جماعت افغان با جماعت فارسی زبان.
- ۶- ممنوعیت ازدواج زنان و دختران امیران مقتول و معزول، بزرگان و معتبران گذشته، بدون اجازه از حکومت.

۷- جلوگیری از دخل و تصرف در خانه و املاک و نقد و جنس احدی از اهالی، به خلاف شرع و ضابطه.

- ۸- لزوم کسب اجازه از کدخدای هر محل، جهت سکونت در آن محل.
- ۹- رسیدگی حکام شرع، به دعاوی مسلمانان با هندیان و یهودیان و نصارا.
- ۱۰- پرداخت حقوق دیوانی، توسط اصناف و پیشه وران، کما فی السابق.
- ۱۱- جلوگیری از آزار و اذیت مالی و جانی اقویا بر ضعفا.

شرح حال اشرف افغان و چگونگی به سلطنت رسیدن وی

اشرف افغان، پسر میرعبدالله خان و پسرعموی محمود افغان بود که با محمود از قندهار بیرون آمد. او، مردی جنگ دیده و فرمانده دسته ای از سپاه بود. سپاهیان هم به او تمایل فراوان داشتند و خود نیز، پیوسته در آرزوی امر خلافت و پادشاهی بود^۱؛ تا اینکه محمود دچار بیماری صرع و جنون گردید و روز به روز بیماری وی شدت می یافت، تا جائی که امرا به حبس وی پرداختند. اشرف چون از وقوع این قضیه آگاه شد، از شادمانی در پوست خود نمی گنجید.^۲ در خفا با بعضی از ریش سفیدان طایفه افغان و امرا و ارکان دولت محمود مشورت کرد؛ چون همگی به قتل محمود و جانشینی وی راضی شدند، شبی محرمان و خاصان محمود را غافل کرده و او را به قتل رساندند. سپس اشرف جمیع امرا و اعیان را طلبیده، سکه و خطبه به نام خود خواند و در سال ۱۱۳۷ق. / ۱۷۲۵م. / ۱۱۰۴ش.^۳ در اصفهان بر تخت سلطنت نشست و جانشین محمود گشت.

اقدامات اشرف افغان پس از رسیدن به سلطنت

اشرف افغان پس از رسیدن به سلطنت، اظهار رفق و ملایمت و عدالت بسیار می‌کرد و به اطراف و اکناف نامه نوشت که من بعد کسانی که تابع ما باشند، در امان و آسایش خواهند بود. او نزد شاه سلطان حسین رفته، در تسلی خاطر وی اهتمام تمام کرد و گفت: «مرا مثل پسر عمم محمود، غدار جبار و بی‌وفا و بی‌رحم تصور مکن و به کاری که رفته و قضائی که گذشته، صبر پیش‌گیر تا خداوند اجر جزیل عطا کند.»^۴ همچنین، اشرف برای جلب محبت شاه طهماسب دوم^۵ تلاش فراوان کرد و نامه‌ای بدین مضمون به وی نوشت: «باید که کدورت از میانه رفع شود و به اتفاق، نظامی به ممالک ایران دهیم.»^۶

بر تواضع‌های دشمن تکیه کردن ابلهی است

پایوس سیل، از پا افکند دیوار را

چون شود دشمن ملایم، احتیاط از کف مده

مکرها در پرده دارد، آب زیر کاه را^۷

متن فرمان: حکم جهانمطاع شد، آنکه بر واقفان حقایق دقیق علوم کمون^۸ و ظهور عالم کون^۹ و فساد و بینایان شوارق مشارق ظلمت و نور غیبت و حضور مبدأ و معاد که زاری و بی‌قراری طفلان حوادث را، در خبایای اسرار و مکامن^{۱۰} خفایای^{۱۱} اضمار^{۱۲} از مشیمه^{۱۳} عدم شنیده و از مزایای صفایح انوار برد و قبول صور مختلفه^{۱۴} حُسن هوش و قبح خیر و شر و چهره^{۱۵} الوان ایض^{۱۶} و اسمر^{۱۷} سنوح^{۱۸} قضا و قدر رسیده، دل معرفت منزل را به مصقل قدرت آگاهی، جلای آئینه گیتی نما داده، چشم بصیرت و دیده حقیقت را بر حسن هوشربای تسلیم و رضا در این مرآت حقایق نمای الهی از روی تولا گشاده‌اند، کالشمس فی رابعه النهار روشن است که شادی و غم مانند خنده گل و گریه گلاب به کمین هم نشسته، وجود وعدم به رنگ نور و ظلم در شب و روز حیات و ممات به هم پیوسته، نوبهار کدام

نشکفتگی است که از تیغ ضرص خزان، دامن گلستان را از ورق افشانی اوراق گل‌های السوان و خونریزی نونهالان ارغوان گلگون و روزگار کدام زندگیست که محصوره افلاک را، نیزه خطی خطوط شعاعی خسرو مهر جهانتاب از موج خیز خون شفق آفتاب جیجون ندارد. الحاصل، در این گلشن سرا شدت و رخا چون بادام توأم در آغوش هم خفته و بهار و خزان خرمی و الم به رنگ گل‌های رعنا با یکدیگر شکفته، فلامحاله اگر به باغبانی فاعل خیر و شرستان طرازی جاعل قضا و قدر مشت خار آشیان عندلیبان این گلزار شعله‌افروز برق‌بیز نهار حوادث روزگار شده باشد، قطره افشانی ابر رحمت بی‌متنها به تدارک نقصان و جبرزمان، آبی بر آتش سوخته جانان این سرابستان افشانده، مبشر حیات تازه و مرحمت بی‌اندازه، مژده دلپذیر «فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها»^{۱۶} نیز می‌گردد. محصل این مقال، مفصل احوال کافه^{۱۷} برایا^{۱۸} و قاطبه^{۱۹} رعایا، قوی و ضعیف و وضع و وضع و شریف سکنه دارالسلطنه اصفهان است که از بدو طلوع صباح ابد روح این سلطنت جاوید که به اراده ازلی و مشیت لم یزلی به فرمان واجب الازعان «قل اللهم مالک الملک، توتی الملک من تشاء، و تنزع الملک، توتی الملک من تشاء، و تعز من تشاء و تذل من تشاء، بیدک الخیر، انک علی کل شیء قدیر»^{۱۸} دارالسلطنه مزبوره - که مقر سلطنت و مستقر خلافت فرمانروایان ایران بود - بیت الشرف آفتاب اقبال بی‌زوال این خانواده عزت و جلال شده، مقتضیاً علی اطاعة سلطانهم و مقتصداً علی آثاره، شیوه رضیه و رویه مرضیه رعیتی و انقیاد را، پیشنهاد ضمیر حقیقت بنیاد ساخته، به امری که موهم^{۱۹} عصیان و طغیان و منافی خواهش منتسبان این دودمان خلافت مکان تواند بود، نپرداخته، مژگان اطراف چشم بصیرت و آگاهی را، سرانگشت دیده قبول رضامندی

مشیت الهی در اطاعت شاهنشاهی نواب همایون ما نموده، الی الآن در تحت ظل لوا مرحمت عالمیان شمول غنوده و آسوده بودند؛ از آنجا که هوش رفتگان خواب غفلت و سرمستان باده نخوت را، از مشاهده رؤیای وحشت انگیز دهشت آمیز سوانح روزگار مباحثی^{۲۰} نمی‌باشد، نامی جمعی از مفسدان و اشرار، موجب التهاب نایره غضب گیتی افروز شاهانه و شراری که از آن شعله جهانسوز که تیرروی ترکش مصداق «فاصباها اعصار فیه نار فاحترقت»^{۲۱} بود، برق خرمن هستی خار و خس وجود ضعفای آن مرز و بوم گردید و چنان که تازیانه لمعان^{۲۲} بروق محرک عرق افشانی ابرش ابر مدار رحمت کردگار می‌باشد، آبیاری سیلاب کوه تمکین مرحمت بی‌منتها نیز مطلق^{۲۳} نایره آتش افروزی خرمن هستی فقرا و ضعفا و به رشحه سحاب نیسانبار^{۲۴} بهار پیرای گلزار همیشه بهار حیات مستعار کافه این دیار گردید. چون مالک رقاب اقالیم سموات و ارضین و حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماءوالطین مشت خاک و وجود انسان خاکی بنیان را در چله‌خانه «خرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»^{۲۵} مظهر غرایب اسرار و ردایع آثار گردانیده و از پایه مذلت و خاکساری به اوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده، اجزای پریشان این غبار فرسوده را، از تار و پود ابر رحمت شیرازه جمعیت بسته و به اشاره انگشت، قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوسته و قوایم این شادروان رفیع بنیان را به استخوان‌بندی ابدان^{۲۶} و طناب نفس بی‌تاب و توان بر اوج عزت افراشته و به خانه تحسین و آفرین «فتبارک الله احسن الخالقین»^{۲۷} صورت زیبای «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»^{۲۸} را بر صفحه قدرت نگاهشته، بدون ظهور تقصیر سیلاب آب شمشیر فنا دادن و دیده عاقبت بین را به تهدید و عید «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما

قتل الناس جميعاً»^{۲۹} نگشادن، از منهج رعیت‌پروری و مسلک عدالت گستری بعید می‌نمود. لاجرم از خاص و عام برایا و رعایا و تجار خیر مدار و متوطنین دارالسلطنه مزبور را، ذکوراً و اناثاً و صغیراً و کبیراً از قتل عام و هتک ناموس و نام امان داده و جان بخشی فرمودیم که سوای جماعت دزد قطاع الطريق و قتله مسلمین - که استحقاق قتل ایشان به ثبوت و لزوم شرعی رسیده باشد - به دستور ضابطه مملکت و نظم و نسق ولایت، تنبیه و سیاست آنها به عهده حکام عرف و احداث بلده به جهت امنیت بلاد و رفاهیت عباد مقرر و مستمر است. احدی از امرای عظام و خوانین و مقربان و عمال و غلامان و غازیان افغان و ملازمان دیوان از جماعت درجزینی و غیرها، متعرض سفک دما و عرض و ناموس و نهب و غارت و تعدی و جبر و زیادتی خلاف شرع و حساب نسبت به احدی از سکنه و متوطنین جماعت فارسی زبان، از وضع و شریف و قوی و ضعیف و عالم و جاهل و ارباب قلم و اصحاب صنایع و تجار خیرمدار و جملگی اصناف و محترفه^{۳۰} و عمله بیوتات معموره و ضرابخانه و شعریافان و زرکشان و صرافان و حکاکان از ملازمان دیوانی و غیرهم، لابل قاطبه برایای اصل بلده و کافه زارعین و رعایا و رؤسا و کدخدایان قرای تابعه دارالسلطنه مزبور نگردید و گذارید که مطمئن القلوب به اشغال مرجوعه مقرر و امر رعیتی و کسب و کار خود مشغول باشند و در مزاجه زنان و دختران امرای مقتول و معزول و عظما و معتبرین از مننه سالقه و حال، مقرر است که هیچیک بدون عرض به پایه سریر خلافت مصیر به حباله احدی از اکفا و غیر آن در نیامده، سایرالناس از رعایا و برایا، هرگاه اراده وصلتی با کفو^{۳۱} خود از جماعت فارسی زبان داشته باشند، موافق شریعت مقدسه مختارند و اگر از جماعت مقربان و غلامان و غازیان افغان و درجزینی، من بعد اراده تزویج

با جماعت فارسی زبان از شریف و وضع داشته باشند، مادامی که به پایه سریر خلافت مصیر عرض و حسب الامر الاعلی مأذون و مرخص نگردند، جماعت فارسی زبان با افغان و درجزینی وصلت و خویشی نمایند و هیچ آفریده بدون عرض به خدمت نواب همایون، دخل در تصرف خانه و باغ و ملک و مستغل و نقد و جنس و مایملک احدی خودسر و به خلاف شرع و ضابطه حق و حساب ننموده، هرگاه دانسته حسب الامر الاعلی حکمی بخصوص آنها صادر و مقرر گردد، به مضمون فرمان قضا جریان عمل نموده، زیاده بر آن دخل و تصرف نمایند و هرکس از صادرین خواه از متوطنین سالفین^{۳۲} و خواه از غربای واردین اراده توطن و سکنا در بیوتات احدی از محلات دارالسلطنه مزبوره داشته باشد، باید کدخدای هر محله، توطن همان شخص را به کلانتر اصفهان خاطر نشان و مشارالیه در روزنامه چه ای که یوماً فیوماً به نظر اولیای دولت قاهره می‌رساند، عرض نماید که آن شخص از طبقه امرای سابق یا امرا زاده و اعیان و اشراف یا از اهل سیف و ارباب قلم یا اصحاب صنایع یا سایرالناس، از فقرا و ضعفا یا اجامره و اوپاش که بدانچه در حرکت و سکون ایشان حسب الامر الاعلی مقرر گردد، از آن قرار مرتب و معمول دارند و اگر احیاناً حرکت رایات^{۳۳} جاه و جلال به سمتی از ولایات اتفاق افتد که اولیای دولت روز افزون اخراج بعضی از سکنة اصل بلده را تا معاونت اردوی معلا به دارالخلافة مصلحت دانند، ایشان نیز تا معاونت رایات فیروزی آیات به بیوتات و منازل خود مراجعت نمایند و کدخدایان جماعت هنود و نصارا و یهود - در صورتی که طرف دعوی احدی از مسلمین بوده باشد - دخل در مرافعة دعاوی ایشان ننموده، حکام شرع و عرف بیضه اسلام به حقیقت دعاوی طرفین رسیده، بوجه قانون حقانیت و حساب

فیصل داده، اگر بر خلاف فرموده من بعد عمل نمایند، وجه معتناهی از کدخدایان مزبوره که حکم بر مرافعة مسلمین نموده باشند، جریمه بازیافت خواهد شد. حکام شرع و عرف و عمال خجسته اعمال، به نهج معمول و دستور سلاطین معدلت مکین در غوررسی و احقاق حقوق و ضبط و نسق ولایت از ضابطه شرع و حق و حساب و قانون مملکت تخلف و تجاوز جایز ندانسته، دعای خیر به جهت ذات اقدس وجود انفس حاصل نمایند و هرکس از جماعت درجزین و طایفه مسلمین با غیر ایشان از هنود و نصارا و مخالفین دخل در شغل و کسب اصناف و محترفه دارالسلطنه مزبوره می‌نمایند، باید که به دستور مستمر قدیم به قدرالحصه رسد بنیچه خود را از قراری که کلانتر و نقیب به دستور کل اصناف و محترفه مشخص می‌نمایند، از عهده حقوق دیوانی خود برآمده، رسد شغل احدی بی جهت و سبب جای سرشکن شرکای آن صنف نگردیده، اقویا بر ضعفا ایذا و اضرار و اذیت مالی و جانی نرسانیده، از بازخواست غضب سلطانی و قهر قهرمانی نواب همان، محترز و کافه عبادالله در سایه حصن^{۳۴} حصین^{۳۵} امنیت و عافیت این درگاه خلاق امیدگاه - که مسوده سیاق السلطان العادل ظل الله است - مرفه الحال و فارغ البال بوده، نواب همایون ما نیز بدون ثبوت تقصیر موجه، امر به قتل احدی نفرموده، سلاطین قرون آتیه را از اولاد امجاد و خلفای معدلت بنیاد ایران و ایرانیان - ایدهم الله تعالی الی سبیل الرشاد - به حکم عدل ساعه خیر من عباده سبعین سنه^{۳۶} و حدیث صحیح صریح خیرالبشر - علیه صلوات الله الملك الاکبر خیر الناس من انتفع به الناس^{۳۷} - به مضمون این عهدنامه عدالت مشحون وصیت فرمودیم که فحوای عدل انتماء^{۳۸} «ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون»^{۳۹} را، و جهة

همت حق شناس و نیت حقانیت اساس ساخته، به حکم
 «اوفوا بالعهود» تبدیل و تغییر از قواعد و ضوابط مقرر
 جایز ندانسته، از وعید «فعلیهم غضب من الله و عذاب
 عظیم»^{۴۰} مجتنب باشند و مضمون این عهدنامه منشور
 العداله، به امر «اوفو بعهدالله انا عاهدتم و لاتتقضوا
 الايمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً»^{۴۱}
 عمل نموده و تخلف نوزند. فمن بدله بعد سمعه فانما
 اثمه علی الذین یبدلونه.^{۴۲} رعایا و برایای دارالسلطنه
 مزبوره، این رق منشور و کتاب مسطور را، حرز^{۴۳}
 بازوی جان و تعویذ^{۴۴} وجود امنیت و امان خود شمرده،
 از روی امیدواری تمام و خاطر جمعی مالاکلام
 اخلاص شعاری و خدمتگزاری و رعیتی خود را به
 منصبه ظهور رسانیده، به تفقدات خاطر اقدس و تلطفات
 وجود انفس مستظهر و مستمال بوده، به دعای دوام
 دولت روز افزون ابد مقرون، قیام و اقدام نمایند. تحریراً
 فی ذیقعده الحرام سنه ۱۱۳۸. [ژوئیة ۱۷۲۶م. / ۱۱۰۵ش.].

پی‌نوشتها:

می‌باشد: آیا دوست دارد یکی از شما که وی را باغی باشد از نخلستان و تاکستان روان باشد زیر آن جویها و برای او در آن از تمام میوه‌ها باشد و رسیده باشدش پیری و او را فرزندان بی‌نوا باشند. پس برسدش بادی که در آن باشد آتش پس به سوخته باشد. چنین بیان کند خدا برای شما آیت‌های خویش را، شاید اندیشه کنید.

- ۲۲ - درخشیدن، روشن شدن.
- ۲۳ - فرونشاندن آتش.
- ۲۴ - اردیبهشت.
- ۲۵ - حدیث شریف قدسی.
- ۲۶ - جمع بدن.
- ۲۷ - مؤمنون، آیه ۱۴: پس خجسته باد خدا، بهترین آفرینندگان
- ۲۸ - تین، آیه ۴: که آفریدم انسان را در نکوتر اندام.
- ۲۹ - مائده آیه ۳۲: هر کس بکشد تنی را نه در برابر تنی یا تبهکاری‌ای در زمین، مانند آن است که بکشد مردم را.
- ۳۰ - پیشه وران.
- ۳۱ - همتا، هم‌شان.
- ۳۲ - جمع سالف، به معنی متقدم، پیشین.
- ۳۳ - جمع رایت، بیرق، پرچم.
- ۳۴ - قلعه، دژ، پناهگاه.
- ۳۵ - قلعه، دژ، پناهگاه.
- ۳۶ - حدیث شریف نبوی، **نهج الفصاحه**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، به معنی یک ساعت عدالت بهتر است از هفتاد سال عبادت که البته اصل حدیث، تفکر ساعه می‌باشد که در اینجا عدل ساعه آمده.
- ۳۷ - حدیث نبوی.
- ۳۸ - منسوب شدن، نسبت دادن به کسی.
- ۳۹ - نحل، آیه ۹۰: همانا خدا امر می‌کند به داد و نیکی و دادن خویشاوندان و نهی می‌کند از فحشا و ناشایست و ستم. اندرز دهد شما را شاید یادآور شوید.

- ۱ - محمد کاظم مروی، **عالم آرای نادری** (تهران: زوار، ۱۳۶۴)، ج ۱، ص ۳۱.
- ۲ - همان.
- ۳ - همان.
- ۴ - همان.
- ۵ - پسر شاه سلطان حسین.
- ۶ - محمد حسن اعتماد السلطنه، **تاریخ منتظم ناصری**، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۴)، ج ۲، ص ۱۰۹۳.
- ۷ - همان، ص ۱۱۰۹.
- ۸ - پنهان شدن، پوشیده شدن.
- ۹ - پدید آمدن، بودن، هستی، عالم وجود.
- ۱۰ - کمینگاه، جای پنهان شدن
- ۱۱ - پوشیده، نهفته.
- ۱۲ - در دل پنهان داشت.
- ۱۳ - سفید.
- ۱۴ - گندمگون.
- ۱۵ - پیدا و هویدا شدن.
- ۱۶ - روم، آیه ۵۰: پس بنگر به سوی آثار رحمت خدا چنان زنده سازد زمین را پس از مرگش.
- ۱۷ - جمع بریه، به معنی خلاق. آفریده شدگان، آفریدگان.
- ۱۸ - آل عمران، آیه ۲۶: بگو بار خدایا دارنده پادشاهی، دهی پادشاهی را به هرکه خواهی و بستانیش از هر که خواهی و عزیز گردانی هرکه را خواهی و خوار کنی هر که را خواهی. به دست توست خیر؛ همانا توئی بر همه چیز توانا.
- ۱۹ - در وهم و غلط اندازنده.
- ۲۰ - دوری و مفارقت.
- ۲۱ - قسمتی از آیه ۲۶۶ بقره: پس برسدش بادی که در آن باشد آتش. پس سوخته باشد. البته ابتدای آیه چنین

۴۰ - نحل، آیه ۱۰۶: در آیه لهم آمده که در متن سند ذکر نشده: پس برایشان است خشمی از خدا و ایشان راست عذابی بزرگ.

۴۱ - نحل، آیه ۹۱: و وفا کنید به عهد خدا، گاهی که عهد بندید، و نشکنید سوگندها را بعد از استوار کردن آنها، حالی که قراردادید خدا را برخویش نگهبان. همانا خدا می داند آنچه را می کنید.

۴۲ - بقره، آیه ۱۸۱: پس آنکه بگرداندش؛ پس از شنیدنش همانان گناه آن بر آنان است که بگرداندش همان خدا شنوای داناست.

۴۳ - جای استوار، محکم، جایی که چیزی را در آن حفظ کنند.

۴۴ - پناه دادن، حفظ کردن و نیز به معنی دعاهائی که بر کاغذ نویسند و به گردن و بازو می بندند.

البته درخور یادآوری است که آیات قرآنی به کار رفته در متن سند، به علت قدمت و پوسیدگی سند، ناخوانا بوده و نگارنده با استفاده از کشف الآیات، قسمتهای ناخوانا را مشخص و نام سوره و شماره آیات و همچنین ترجمه آنها را، استخراج کرده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۱۰۰۰۰۰۰۰

Handwritten text in Persian script, appearing as dark, dense lines across the page. The text is mostly illegible due to the high contrast and graininess of the scan.

به دلیل خرابی بیش از حد سند، فقط تصویر قسمت بالایی سند آورده شده است.